

باهق حق بز انوهای امپراطور افتاد و بناپارت او را از جای بلند کرده در آغوش کشید و نیز لالماند را هم بوسید پول طلائی که بساواری داده بودند که پنهان نماید بخودش بخشید و محتویات پول کشتی دانمارکی جزیره اگس راهم که بنا بر گفته کور کورد در حدود سی هزار فرانک بود بدو عطا کرده و پس از آن از متلاند فرمانده سفینه بلروفون و سایر قرامش خدا حافظی کرده با قدمهای محکم بطرف زورقی که او را بکشتی نور تمبرلاند میبرد حرکت کرد اینجا برای آخرین مرتبه در باره بناپارت احترامات شاهانه را مجرا داشته یعنی طبل سلام زدند و قراولان پیش فنک کردند تمام عملیجات در دو صف ایستاده و کلاهها را از سر برداشته و هورا کشیدند و حتی متلاند فرمانده سفینه بلروفون بواسطه این احترام که در مورد بناپارت بعمل آورده بودند طرف بازخواست وزرای انگلستان قرار گرفت پاپارین در موقعی که از میان بازماندگان عبور میکرد تبسم مینمود ارد آن که در تقای امپراطور حرکت میکرد ظاهراً از گریه صاحبمنصبان فرانسوی متعجب شده بود ولی لاسکاس باو جواب داد که میرد شما ملاحظه میکنید در اینجا هر کس که گریه میکند همانهایی هستند که بجای میمانند و همراه امپراطور نمیروند امپراطور وارد زورق شده و پس از او مادام برتران و موتولون وارد زورق شدند و سپس دو نفر ژنرال یعنی ژنرال موتولون و بعدا لرد کیت امیر البحر انگلیس وارد زورق گردیدند بناپارت بدوا در زورق پیا ایستاده و بعد با حرکت پاروزنان زورق او بحر کت افتاد بناپارت برای آخرین دفعه سلامی بکشتی بلروفون کرده و نزد امیر البحر کیت نشسته و با کمال ملایمت با او شروع به سخن گفتن کرد در چند تبر رس تفنک سفینه در تمبرلاند که بایستی بناپارت را بسنت همان میرد بادبانهای بزرگ رود خود را

به آسمان بر افراشته و باد در میان بادبانها افتاده و صداها از آن بر میخاست هوا تاریک و قدری خنک بود پاروزنان پاروهای خود را با حرکت منظمی بالا و پایین میبردند در روی سفینه بلروفون همه کس مشاهده میکرد و میدیدولی بناپارت چشمها را باند نمینمود دو ساعت بعد از ظهر بسفینه نور تمبرلاند رسیدند

بناپارت تا زمانیکه از کشتی بلروفون خارج نشده بود با او مثل یک نفر میهمان و امپراطور رفتار میکردند ولی وقتیکه وارد کشتی نور تمبرلاند گردید دیگر او را محبوس دولتی دانسته و احتراماتی که درباره او بجا میآوردند احتراماتی بود که در مورد یک نفر ژنرال متقاعد انگلیسی بجا میآوردند امیرالبحر سیر جورج کوک برون فرمانده کل سفینه نور تمبرلاند که یک ملاح بیروجدی است و معنی امر و فرمانروائی را میداند بدون ضعف و فتور فرامین را اجری میکند بناپارت در بدو امر از تغییرات آداب و رسوم تعجب کرد ولی بعدا روی به لاسکس نموده و گفت هر طور که میخواهند مرا بنامند ولی نمیتوانند شخصیت خودم را از دستم بگیرند بمحض اینکه وارد کشتی نور تمبرلاند شدند امیرالبحر کوک برون آنها را سالون کشتی راهنمایی کرده و روس فرمانده سفینه نور تمبرلاند و صاحب منصبان کشتی و چند نفر از نجیب زاده هائی که معلوم نیست به چه جهت برای باز دید کشتی آمده بودند به بناپارت معرفی نموده بناپارت با ده نفر از این نجیب زاده ها که عضو مجلس بیعتان بودند در مقابل یکی از دهانه های توپ صحبت میکرد و مجددا رفتار تحقیر آمیز و نا مناسبی را که در مورد او روا داشته بودند گوشزد نموده روی به آنها کرده و گفت آقایان: شما مرا محبوس کردید بدانید که بیرق انگلستان را خاضع نمودید آنها جواب دادند که دولت انگلستان تعهدی باشما نکرده بود که آنرا تقصیر نماید فقط حفظ منافع

انگلیس چنین اقتضا میکرد که نگذارند شما دیگر بفرانسه مراجعت کنید بناپارت گفت شاید آنچه که شما کردید محتاطانه بوده ولی حتما دور از رسوم جوانمردی میباشد این رفتار شما مثل رفتار يك دولت كوچك آریستوکراسی و اشرافی است و بر خلاف شعائر عظمت يك ملت آزاد میباشد من كك بخاك شما آمده بودم می خواستم مثل یکی از افراد عادی زندگانی کنم نجیب زاده ها که از این گفتار متأثر شده بودند جواب دادند که شما در فرانسه طرفداران زیادی دارید و اگر دیر یا زود بفرانسه نزدیک بودید باولین اعلام شما جواب مثبت داده و شما را بفرانسه مراجعت میدادند بناپارت باقوت هرچه تمامتر جواب داد که خیر! کاربر من تمام شد!

### عزیمت!

در موقعی که میخواستند بادبانها را برافرازند در اطراف سفینه نورتمبرلاند که از ترس جواسیس خارجی تحت حفاظت کاملی قرار داده شده بود يك زن و يك طفل و يك نوکر که در قایقی نشسته بودند تا بهر قیمتی که شده امپراطور را به بیثند با زورق های دولتی مصادم شده و فوراً غرق شدند برای نجات آنها قایق ها را وارد دریا کردند طفل و زن مستخلص شده ولی نوکر بیچاره غرق شد این حادثه در اطرافیان ناپلئون يك حس بدبینی را ایجاد کرد معذالك انگر را بلند کرده صدای حرکت طناب ها و بادبانها بر سایر صداها فائق آمده بود فرانسویان هر يك اطاق و منزل خود را اشغال کردند ولی منازل آن ها خیلی نا راحت تر از سفینه بلروفون بود گرچه کشتی نورتمبرلاند يك سفینه بزرگ و قشنگی بود ولی بقدری در تجهیز سفینه عجله بخرج داده بودند و بقدری جمعیت در این سفینه موجود بود (در حدود ۱۰۸۰ جمعیت نفر که منجمه پنجاه و سومین فوج

پیاده نظام انگلیسی بود که بایست ساخلو سنت هلن باشند) که در تمام مدت حرکت ( روس ) فرمانده سفینه بدون جهت سعی میکرد که انتظامی در امور سفینه برقرار نماید انگلیسها نواقص تجهیزات را بواسطه قلت فرصت نتوانستند در پورتسموت تکمیل کنند بلکه در راه تکمیل می کردند و باین جهت مسافرین خیلی در زحمت بودند در ققای دگل موخر یعنی روی صحنه بالائی کشتی چندین اطاق بزرگ تمام عرض کشتی را اشغال نموده و بمنزله سالون غذاخوری شده بود در قعر این اطاق يك سالون تنگتری وجود داشت که بین دو اطاق سه متر در چهار متر واقع شده بود. اطاق طرف دست راست از طرف بناپارت و اطاق دست چپ از طرف امیرالبحر کو کبرون اشغال شده و ناپائون تقاضا کرده بود که سالون را برای اطاق کارش به او واگذار نمایند ولی امیرالبحر از برتران خواهش کرد که بناپارت توضیح بدهد که سالون کشتی متعلق بتمام صاحب منصبان میباشد و خود کو کبرون هم اعضای شخصی ندارد - در بالای اطاق کو کبرون در يك اطاق کوچکتری برتران و زنش و يك کلفت و چهار طفل انباشته شده بودند و متولون و زنش اطاق گلوور منشی کو کبرون را اشغال نموده بودند گرچه در این اطاق بیش از چهار نفر نبودند ولی يك لوله توپ از وسط اطاق عبور می نمود که خیلی اسباب زحمت شده بود گور گودولاسکاس و پسر لاسکاس نزدیک بود در يك زاویه تنگی خفه بشوند و هر وقت که میتوانستند در سالون و یا در روی صحنه کشتی میخواستند در اطاق بناپارت برای اجتناب از صدمات سفینه بکتخت خواب معلق افراشته بودند ولی بناپارت این تخت خواب را استعمال نمیکرد و بهمان تخت خواب سفری خود که پرده های تافته سبز داشت و دوشکش انباشته از لاس ابریشم بودا کتفا میکرد مارشان حاجب بناپارت با دو لحاف

روی زمین میخوابید مارشان موفق شده بود که چندقاب عکس بدیوار های اطاق ناپلئون آویزان نماید ناپلئون که بزندگانی سفری معتاد بود از هیچ چیز شکایت نداشت عدم وجود راحتی و تجمل او را معذب نمیشود آنچه که بیش از همه ناپلئون را در زحمت میداشت موضوع حفظ حیثیت و عنوان وی بود زیرا ناپلئون میخواست عملاً عنوان امپراطوری خود را بهر قیمتی که شده است بدیگران تحمیل نماید خیلی سعی کردند که او را ژنرال بناپارت بنامند ولی تا آخرین روز دنیا کماکان امپراطور ناپلئون باقی خواهد ماند .

در شبهای اولیه که مشغول صرف شام بودند امپراطور بطور صرف غذا را تحمل میکرد ولی در شب چهارم قبل از تمام شدن میز غذا بر خاسته و برای هوا خوری روی صحنه کشتی رفت برتران و لاسکاس هم او را تعقیب کردند امیرالبحر کوك برون را این حرکت ناگوار آمد معذالك سعی میکرد که همواره در سر میز بزبان فرانسه صحبت بشود و تمام اغذیه که مورد تمایل بناپارت میباشد باو تقدیم گردد بالاخره کاسه صبر کو کبرون لبریز شده و گفت من تصور می کنم ژنرال بناپارت قصه لرد چستر فیلد را نخوانده است ولی مادام برتران که از غضب بجوش آمده بود فوراً جواب داد : آقای امیر البحر فراموش نکنید که شما با کسی سر و کار دارید که تمام پادشاهان عالم از حضور در سر میز غذای او مباحات میکردند . کو کبرون خود را جمع آوری کرده و گفت : واقعا بنظرم راست میگوئید . با این وصف کو کبرون نسبت بناپلئون رفتار منصفانه کرده و مطابق میلش غذا را مختصر میکردند مثلاً در موقعی که سایرین مشغول صرف کباب بودند برای امپراطور قهوه میاوردند و وقتی که امپراطور از سر میز غذا بر میخواست کو کبرون از جای

در خاسته و همانطور در حال قیام بود تا وقتی که امپراطور از سالن غذاخوری خارج شود مملوک علی که یکی از همراهان بناپارت بوده در خاطرات خود مینویسد که بیز غذای سفینه نورمبرلاند مربع شکل بود آن طرفی که مقابل سالون بود امیر البحر و امپراطور مینشستند امیر البحر در سمت راست ناپلئون قرار داشت و در سمت چپ ناپلئون مادام برتران و مادام مونتولون بودند و نیز در سر میز غذا کماندان روس فرمانده سفینه نورتمبرلاند و کانل بنگام و کلور منشی امیر البحر کوك برون و داکتر اومارا طیب ناپلئون و داکتر واردن طیب کشتی نورتمبرلاند حضور داشتند هر روز بکنتر صاحب منصب فوج پیاده نظام پنجاه و سوم انگلیسی که در کشتی بودند و بکنتر صاحب منصب کشتی در سر میز غذا برتیب حضور بهم میرساندند در آغاز حرکت و روزهای اول سفر اسکادر مزبور یعنی کشتی نورتمبرلاند که حامل امپراطور بود، و هشتاد قطعه توپ داشت و بیرقی امیر البحری را زده بود و کشتی وانه و سیلان و رسفال و پنج کشتی دیگر که حامل آلات حرب و آذوقه بودند و رویهمرفته نه فروند کشتی میشدند از دریای مانس گذشته و وارد اقیانوس اطلس شدند در مدخل اقیانوس اطلس هوا طرفانی و دریا متلاطم و ناپلئون از این حیث راحت نبود سایر فرانسویان را هم تلاطم دریا متقلب کرده بود بناپارت صبحها در اطاق خود بوده در ساعت ۹ و ۱۰ با رب دوشامبر در اطاق خود صرف چاشت نموده و مارشان غذای او را میداد و پس از آن داکتر خود « اومارا » را بحضور پذیرفت با ربان ایتالیائی با او صحبت می کرد و سپس بکنتر از صاحب منصبان خود یعنی لاسکاس را احضار می نمود که اخبار صحف کشتی را باطلاع او برساند و بداند که در چه نقطه هستند و سفاینی بنظر میرسد یا نه و سپس روی یک صندلی راحتی

که در اطاقش گذارده شده بود نشسته کتاب میخواند و یا اینطور وانمود مینمود که مشغول کتاب خواندن است زیرا بناپارت علاوه بر شش صندوق آکاژو که کتابخانه صحرائی او را تشکیل میداد در حدود چندین صد جلد کتاب هم از کتابخانه رامبویه همراه آورده بود. گاهی بزبان فرانسه کلماتی که ناشی از حزن و اندوه بود برزبان میراند مثلا روز یازدهم اوت سال ۱۸۱۵ به گورگود گفت:

بهر این بود که از مصر خارج نمیشدم اگر در آنجا باقی میماندم با فرانسویان و اعرابی که بمن گرویده بودند پادشاه مشرق زمین شده و هندوستان را میگرفتم حیف که فرانسویان نظریه مرا نفهمیدند»

سه ساعت بعد از ظهر لباس میپوشید و وارد سالن شده با گورگود شطرنج میبخت و گاهی با برتران و باموتولون شطرنج بازی مینمود و بهمین حال باقی بود تا زمانی که امیر البحر بیاید و خبر حاضر شدن شام را باو بدهد در موقع صرف غذا صحبت میکرد هر وقت که با یک نفر از صاحبمنصبان انگلیسی مثل روس که فرانسه نمیدانست شروع بصحبت میکرد لاسکاس سمت ترجمانی را احراز مینمود غالب اوقات با لحن آهسته با امیر البحر کو کبرون صحبت میکرد صحبت آنها معمولا مسائل بحری بود و حتی گاهی هم صحبت از جنگهای گذشته خودش بمیان می آمد ولی چون روح رآلیست داشت میخواست از مسائل جاریه صحبت کند مثلا بحریه فرانسه را با بحریه انگلستان میسنجید از مساعی خود که برای پیشرفت بحریه فرانسه بکار برده و تدارکاتی که جهت دفاع از سواحل کرده بود دم میزد و بعد طرح قدیم خود را که برای تهیه یک بحریه عظیم ترسیم نموده بود ذکر کرده و یاد آور میشد که معاهده پاریس این طرح مرا واژگون نمود

گاهگاهی بناپارت مسائل مربوط به خطوطی که در سر راه کشتی بودند مطرح میکرد از جمعیت و اوضاع افریقا سئوالاتی میکرد از تجارت چین و هندوستان تحقیقات مینمود پس از صرف شام روی صحنه راه میرفت تا وقتی که فلق فرود آید این قدم زدن را باتفاق لاسکاس و گران مارشال برتران انجام میداد و آنهم در مواقعی که مارشال برتران نزد زوجه خود که از حرکت کشتی در عذاب بود میرفت گاهگاهی از آغاز زندگانی خود و از خانواده خویش و موقیبتهای خود و حتی از جنک واترلو صحبت میکرد و در اینموقع بفکر فرورفته و میگفت آه اگر این ایام بر میگشتند!

هر شب امیرالبحر کو کبرون بملاقات امپراطور آمده و امپراطور گردش خود را در طی طرح مسائل نظامی و سیاسی با او باتمام میرسانید گاهگاهی که میخواست بکه و تنها بماند میرفت و روی یکی از توپ های دماغه کشتی مینشست دقایق وساعتها بدون حرکت در آنجا نشسته بافق نگاه میکرد و هیچ کس جرئت نداشت که این سکوت او را در هم بشکند.

پس از این که شب فرد می آمد بناپارت بسالون مراجعت می کرد و پیشنهاد می نمود که بازی بیست و یک بنمایند بازی بیست و یک یکی از بازی های محبوب بناپارت بود اوایل امر در مالمزون یعنی در همان منزلی که قونسول اول بود این بازی را می نمود و در کشتی نورتمبرلاند هر دوری یک سگه طلا ندر می بست در این موارد خیلی عشق داشت که شانس خود را آزمایش نماید گاهی ده دوازده ناپلئون طلا هر شب میبخت یک شب در حدود هزار و سیصد فرانک از امیرالبحر برده و دیگر بازی نکرد کو کبرون احساس کرد که دیگر ناپلئون نمی خواهد زیاده تر از او پول برده باشد اگر حریفانی بودند



که با بنایارت در سفینه بازی کنند احتمال داشت که امپراطور در این سفر بحری معادل شصت هزار لوئی پول طلا ببرد بکروز یکی از صاحب منصبان انگلیسی یاد آور شد که روز پانزدهم اوت روز تولد بنایارت است. در این موقع بنایارت چهل و شش سال داشت با این زندگانی عجیب و پر از ماجرا جوئی و حوادث تازه چهل و شش سال از سن او گذشته بود. صبح آنروز تمام فرانسویان یکی یکی نزد او آمده و تبریک عرض کردند بنایارت خیلی متعجب شد زیرا در عید تولد چهل و پنجمین سال خود نیز در جزیره الب مهبوس بود در آنجا هم روز پانزدهم اوت با تشریفات مخصوصی برگزار گردید آن مرتبه مستخدمین و همراهان زیادی داشت ولی این مرتبه اطرافیان و همراهانش معدود است همانشب اطرافیان معدود او موقعیکه بنایارت از روی میز غذا بر خامه به صحنه کشتی رفت سلامتی او جام شراب خود را نوشیدند و در این ماده گساری انگلیس ها هم با کمال نجابت شرکت نمودند.

دریا در این موقع آرام و هوا مساعد شده است در سر راه سفینه نور تبرلانند و سایر سفاین من نیم او سفاین دیگری هم پیدا میشوند ولی امپراطور بحر کو که. و ن با آنها رابطه بوجود نمی آورد مسافرین صورت عجیب و غریبی بود، کنند شیامانی جریان دارد که چهار سفینه فرانسوی بری استخلاص بنایارت ادیان برافراشته اند سفینه نور تبرلانند با کمال بطور راه میپیماید زیرا باد دریا خیلی سبک است و غالباً باد میافتد سفینه مثل اسب نابق زن با کمال آرامی در سطح اقیانوس اطلس شیار سفیدی بهم بینماید بنایارت غالباً از قفای سفینه این شیار سفید رنگ را می نگردد و ملاحظه مینماید که تا بکلی از نظرش محو بگردد با رنگ دریا یکسان بخواهد شد

دکل پشانی کشتی را میبیند که با حرکت سفینه بالا رفته و پائین آمده زوایای متعددی در فضا رسم میکند کشتی جویی مثل ویوانون طنین دار میباشد صدای کشتی و غرش باد در بادبانها و صدای سوت طناب ها که از املاح پوشیده شده و سکوت و صمت آب و آسمان تمام این حرکات و تظاهرات مختلفه عناصر بناپارت را یک عوالمی میرسد که بیشک آنچه را که حوادث و مقدرات بشری برای او بوجود آورده است از نظرش نهان مینماید . برنارد نوکر مارشال برتران با یکی از عملجات کشتی درگیر شده و مارشال او را تیبیه سخت نمود چند نفر از عملجات انگلیسی بطناب آویخته شده و بحکم امیرالبحران دکل حلق آویز گردیدند بناپارت از این حرکت اظهار تفر نمود و با شدت راجع باین موضوع با کوکبرون صحبت میکند ادم برتران و مادام مونتولون که بواسطه خوبی هوا روی صحنه کشتی آمده اند البسه ظریفی پوشیده و از حث و جاهت با یکدیگر رقابت مینمایند اطفال مارشال برتران روی صحنه کشتی و سه پاهای عمده جات بازی کرده و به آن ها انس گرفته اند آنها دو پسرند موسوم به انری و ناپلئون و یک دختر ششماهه مسماه بهور تانس و هر سه خیلی مایح و جالب محبت هستند و چون اطفال سربازند یعنی پدرشان تمام عمر را در سربازی طی کرده است مشق های جنگی میکنند روی توپها میپرند در موقعی که یکمرتبه میدوند صحنه کشتی را بتنازل در می آورند و فریادها و قهقهه های بلندی از حلقوم خود خارج میسازند سیک امیر البحر موسوم به (توم پپ) که یک سک پشم آلودی است با عوعو در قفای اطفال دویده با آن ها بازی میکند بناپارت این اطفال را تماشا میکند اصولا بناپارت اطفال را دوست می دارد و اطفال که حضور او را احساس میکنند از بازی خود دست بر نمی دارند

يك روز که مارشال برتران با امپراطور مشغول صحبت کردن بود يك مرتبه هورتانس دختر برتران دویده و دست ناپلئون را گرفته و برای او داستان طفلانه حکایت میکند برتران از این حرکت سرخ شده و میخواهد طفل را جدا نماید ولی بناپارت هورتانس را در آغوش کشیده و با تبسم و مسرت به حکایت کودگانه او گوش میدهد وقتی که بناپارت روی صحنه کشتی مشغول گردش است از صاحب منصبان و حتی از عملجات کشتی راجع به عملیات بحری سؤالاتی نموده و از اطلاعات خویش آن ها را متعجب میسازد برای مترجمی خود دیگر اومارا و یا يك نفر از ملاحان جزیره ایونین و یا مالت را انتخاب مینماید يك روز با يك نفر از مباشرین عملجات شروع بصحبت کرده و این ملاح صاف و صادق مورد پسند و لطف او واقع شده و در موقعی که میخواست او را ترك کند باو گفت فردا بیاید با من شام بخورید این دعوت موجب زحمت بیچاره مباشر عملجات شد در وحله اول تصور کردند شاید مترجم اشتباه نموده و یا با او شوخی کرده ولی برای او توضیح دادند که ناپلئون بدون توجه بامتياز طبقاتی مردم لیاقت و کفایت آنها را تقدیر مینماید مباشر عملجات گفت فرضا هم که بخواهم دعوت را قبول کنم امیرالبحر و کماندان روس قبول نخواهند کرد که من با آنها در يك میز غذا صرف نمایم امپراطور جواب داد خیلی خوب در اینصورت من و شما در اطاق خودمان غذا خواهیم خورد سیر جورج کو کبرون اندکی بعد به بناپارت ملحق شده و بناپارت قضیه را باطلاع او رسانید گرچه بدوا امیرالبحر از این دعوت بیکه خورد ولی بعدا گفت که هر کس از طرف ژنرال بحضور در سر میز دعوت شود از رعایت اسلوب و رسوم طبقاتی معفو است و بهمین جهت مباشر عملجات را احضار نموده و بدو گفت که فردا

در سر میز شام حاضر شود از این روزی بعد ملاحان سفینه نور تعبیر لاند و سربازان فوج پنجاه و سوم بحیثیت حقیقی امپراطور پی بردند

امیر البحر کو کبرون از این محبوبیتی که بناپارت بین سربازان و عملجات کشتی حاصل نموده خائف گردید و شاید نزد خود فکر میکرد که بناپارت عملجات را بر علیه او بشوراند این بود که يك نفر صاحب منصب بدرب اطاق امپراطور گماشت کم کم عملجات دیگر بناپارت را ژنرال نخوانده بلکه بین خود او را امپراطور می خواندند برای این که حرکات بادبانها و طنابها که از طرف عملجات بعمل میاید در موقع گردش بناپارت موجب مزاحمت او نشود هر جا که میرفت چشمان درخشان آنها او را تعقیب میکرد . نسبت به همراهان امپراطور هم منتهای احترام و امرعی می داشتند اطفال مارشال برتران را همه دوست می داشتند کو کبرون و کماندان روس از این رفت و آمدها و جلب قلوبها خائف بودند ولی جرئت جلوگیری نداشتند به تدریج کو کبرون و روس هم احساساتشان در مورد بناپارت تغییر کرد دیگر کو کبرون آن زندان بان اولی نبود و در روز نامه سفر خود که هنوز هم باقی است با احترام زیادی نام ژنرال را ادا می کرد کم کم برای سر نوشت او تأسف میخورد و از رفت و ملاطفت و قریحه و استعداد او تمجید و تحسین می نمود يك روز امیر البحر کو کبرون بگورگود گفت خیلی خوب شد که ژنرال بناپارت خود را تسلیم دولت انگلیس نمود زیرا يك روز ممکن است که يك اسکادر سفاین انگلیسی بسن هان رفته و او را از آنجا به فرانسه مراجعت بدهد هر شب که بناپارت در موقع گردش با کو کبرون دوستانه صحبت میکرد چهره امیر البحر از مسرت میشکفت هر شب با کمال دقت صحبتهای محبوس خود را در روز نامه سفر

قید میکرد داماد او کماندان روس شایدیش از خود امیرالبحر برای تسهیل مسافرت بناپارت و همراهانش سعی می نمود ولی بدبختانه هر وقت میخواست بسا امپراطور صحبتی نماید ناچار بود که بلاسکاس متوسل شود زیرا يك كلمه فرانسه نمی دانست سیر جورج بنگام و تمام صاحب منصبان فوج پنجاه وسوم پیاده نظام انگلیسی در هر مورد خود را در مقابل ناپلئون و همراهانش مهران و محترمانه نشان می دادند روز بیست و سوم اوت ۱۸۱۵ کشتی نورتمبرلاند به پیشگاه جزیره مادر رسید يك باد گرم افریقائی مقداری شن و ريك بروی صحنه کشتی ریخت درجه حرارت بالا رفت و دریا به تلاطم درآمد همان شب اسکادر سفاین بناپارت در مقابل فونچال لنگر انداخت آن روز را بناپارت از اطاق خارج نشده بود و در موقع شام خیلی در فکر بود ظاهرا قرب جوار زمینی که پیاده شدن در آن برای بناپارت ممنوع است امارت اوراپتر بخاطرش آورده بود وقتی که از سر میز برخاست بروی صحنه کشتی رفته و بسا دور بین خود جزیره سنگستانی مادر و منازلی را که در میان نخل های خرما ساخته شده بود معاینه میکرد شب دریا خیلی هیجان داشت احتمال داشت که امواج دریا سفاین را به خشکی بیندازند دو سفینه از سفاین کوچک اسکادر از سایر سفاین دور افتاده بودند کشتی نورتمبرلاند زوزه می کشید دو دکل کوچک آن در هم شکست در صبح باد طوفانی شروع به وزیدن کرد با هزار زحمت قونسول انگلیسی مقیم فونچال موسوم به مسیو فلیچ به سفینه آمد مردمان مادر می گفتند که از ده سال باین طرف چنین بادی در مادر سابقه نداشته است طوفان تمام شیشه های مساکن مادر را شکست و برك درختان انگور را برد قندری که باد تخفیف پیدا کرد سفاین را از گاو و گوسفند و

طیور و آذوقه و بقولات و میوجات و آب و شراب انباشتند نابلثون امروز بخلاف روزهای دیگر صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده و روی صحنه کشتی آمده مشغول تماشای آمد و رفت حاملین آذوقه بود ظهر همان روز اسکادر بناپارت کم کم مجتمع شده و بطرف سنت هلن حرکت کرد آنروز هم بشدت گرم و سپس باد خنك وزیدن آغاز کرد و مسافرین و عملجات کشتی فسی کشیدند دریا آرام شد و نور تمبرلاند با تمام باد بانها و با حرکت سریع آغاز بحریمانی نمود بهمان نسبتی که کشتی بطرف جنوب پیش میرفت روزها کوتاه شده و شب زودتر فرامیرسید مذاکرات روی صحنه کشتی و شب نشینی ها کوتاه شده و چون بناپارت خیلی مایل بود که جزایر کاناری را بیند امیر البحر سفاین را از میان مجمع الجزایر راند ولی چون مه غلیظی سطح دریا را پوشانده بود هیچ يك از کشتی نشینان نتوانستند قله ترف را که در موقع صافی هوا از شصت فرسده دیده میشود مشاهده نمایند دو روز بعد از آن از مدار راس السرطان گذشتند و ماهیهای طیار از هر طرف پرواز میکرد در اینجا با زامواج دریا شدت میکرد بناپارت مجددا کسالت بهم رسانده و با همین کسالت سر میز غذا حاضر شده ولی بسرعت صرف غذا نموده و برای استراحت رفت و دیگر شب ها بجای بازی بیست و يك بازی و بیج رامی نمود زیرا در بازی بیست و يك هر شب میزان برد و باخت زیاد تر میشد مقرر بود که در جزیره راس الاخضر برای تجدید آب توقف نمایند ولی بادر آن جا خیلی شدت داشت کو کبرون تصمیم گرفت از این باد استفاده نموده و سه سرعت طرف جنوب برود امیر البحر از خوف تصادف با کشتی های فرانسوی که موجبات تسهیل فرار بناپارت را فراهم نمایند حاضر نشد که از راه مغرب به

طرف سنت هلن برود در صورتی که در آن راه برای سفینه بسازد مناسب فراوان بود این بود که در طول سواحل افریقا بطرف جنوب رفته و تا اواسط خلیج گینه پیش رفت متدرجا اوقات دریا در نظر فرانسویان طولانی می آمد و حتی با ثبات ترین آنها مثل برتوران کج خلق میشدند بناپارت برای گذراندن اوقات با تفاق لاسکاس شروع باموختن زبان انگلیسی کرد قریب دو سه روزی درصهایشرا حاضر میکرد و بعد صرف نظر نمود لاسکاس را هم این انصراف بدنیامد زیرا بیشتر مایل بود که ناپلئون را بحرف بیاورد و رئیس برجسته انقلاب را از ناپلئون بشنود و چون ناپلئون هم میداند که مخاطبش چندان بتاریخ انقلاب فرانسه آشنا نیست اینست که اوقات بکنواخت خود را صرف حکایت تاریخ انقلاب فرانسه برای لاسکاس مینماید ، علاوه بر این لاسکاس تا آنجا که قدرت دارد مشغول چیزنوشتن است بناپارت صفحه از خاطرات اورا دریافت نموده و گفت این معطور فاقد مشخصات است اینست که لاسکاس قلم بدست گرفته و بناپارت شرح جنگهای ایتالیا را برای او املاء میکند.

روز نهم سپتامبر سال ۱۸۱۵ بناپارت لاسکاس را در اطاق خود بحضور طلبید دستها را پشت گذارده از یکطرف اطاق بطرف دیگر قدم بر میداشت و اولین جنگ تولون را برای لاسکاس املاء می کرد اندکی پس از عبور از جزایر راس الاخضر طوفان سختی بروز نمود دریا از کف امواج سفید شده و با از خلال دکلها میوزید امواج آب برای حمله ور شدن بسفاین با میامدند بعضی از امواج از این طرف صحنه بان طرف صحنه ریخته و دو باره بدریا سرازیر می شدند باران سیلابی شروع بنزول نمود هوا سنگین و مظلم شده و بناپارت خیلی کسل بود

غالباً در اطاق خود روی تخت خواب افتاده بود بیکاری او را درهم می شکست وقتی که بسوابق خود مراجعه می کند تنها يك دوره را با این درجه بیکاری مطابق می بیند و آنهم دوره بود که بوسیله کشتی ژونون به مصر میرفت در آن موقع برای تفریح و وقت گذراندن علمائی را بنام انستیتوی علمی مصر همراه خود داشت ولی امروز کاری جز نوشتن خاطرات خود ندارد همیشه هم که نمیتوان خاطرات و یاد بوذهای گذشته را نوشت گاهگاهی مداد را روی زمین گذاشته در گذشته فرو میرود از میان آنها قطعات مشعشع را بدست آورده و می نویسد گاهی برای رفقای جنکی قدیم خود تاسف میخورد از برای این يك ترجم و دیگری را تقدیر نموده و میگوید که واقعاً ژنرال کلوزل و رمنوال ژرارد وعده های زیادی میدادند ژنرال برندوت سخت سر غریبی است این پسره يك کامسکونی تمام عیار است یقین بدانید که این پایه نمی ماند و بالا میرود - حرارت باران - باد - یکی بعد از دیگری میاید چندین شب دریا يك پارچه آتش و مملو از حیوانات فسفوری شده بود بطوری که نور تمبر لاند در میان این دریای آتش يك شیار آتشی می گشود سیارات آسمان مطابق حرکات و روش سفینه قدری دیر و یازود طلوع و غروب میکردند ناپئون که بروی توپ کشتی تکیه داده بود بستاره ها نگاه میکرد او از علم نجوم چندان بهره نداشت که کواکب را بشناسد ولی همین قدر تشخیص میداد که ستاره اقبال او در ظلمت فرو رفته است به همان نسبتی که سفینه بطرف خط استوا پیش میرفت در آسمان ستاره های تازه پدیدار می گردید ولی کواکبی که وی هر شب بر ویت آنها معتاد بود و در افق سعادت او طلوع نموده بود این جا دیده نمیشد ...

اوه ای کواکب نورانی فرانسه ! آیا يك مرتبه دیگر شما را



خواهد دید؟ از این جهت شاید شبهای بدون ستاره و مه آلود را بر دیگر شبها ترجیح میداد

مادام بر تران در اطاق خود کسل است و شربت میخورد اگر حیانا يك مرتبه مریض شود دو مرتبه او را فصد می کنند ناپلئون بگور گود میگوید اگر يك مرتبه بمیرد برای او راحت تر است تا روزی دو مرتبه فصدش کنند شاید هم ناپلئون هنوز مادام بر تران را به سبب آن جمله که در سطور قبل یاد آور شدیم نه بخشیده بود شاید هم او را بر علیه مادام بر تران خشمگین نموده بودند در عوض مادام دو مو تو لون خود را خیلی مهربان جلوه میداد وی غمگین نبوده و با ظاهرا خود را بشاش نگاه میداشت البسه خوب می پوشید و خصوصا در روشنائی چراغهای شب جلوه زیادی می نمود روز ۲۳ سپتامبر کشتی نور تمبر لاند ساعت دوازده ظهر از خط استوا گذشت در این روز شعائر مخصوص عبور از خط استوا را بجای آوردند یعنی هر کسی که تا کنون از خط استوا عبور نکرده است بایستی این شعائر در مورد او بجای آورده شود صاحب منصبان برای فرار از این شعائر پول میدادند ولی تمام افراد فوج پنجاه و سوم را در قایقها انداخته و آب بر سرشان میریختند تنها خانمها مستثنی بوده و در سطحه کشتی مشغول تماشای این منظره بودند اطفال هم هر يك برای فرار از این شعائر يك سکه داده بودند بعضی از ملاحان سوال کردند که چرا ژنرال بناپارت مورد اجرای مراسم عبور از خط استوا قرار می گیرد امیر-البحر کو کبرون جواب داد که ژنرال یکدفعه از خط استوا عبور کرده است بناپارت این روز را در اطاق خود بجای ماند و گور گود شرح شعائر را برای او حکایت کرد و بناپارت خواست صد ناپلئون طلا بعمیلات انعام بدهد ولی بر تران که همواره صرفه جو بود اظهار داشت که این مبلغ زیاد است عقیده کو کبرون هم که میخواست

از محبوبیت بوناپارت جلوگیری نماید همین بود و بیش از همه ناپلئون صلاح ندانست.

مجدداً بوناپارت باتفاق لاسکاس مشغول نگارش خاطرات جنگهای ایتالی بود هر روز در ساعت یازده بوناپارت لاسکاس را بحضور میخواند و تحریرات شب گذشته را بازخوان میکرد و بوناپارت آنها را اصلاح نموده و در تعقیب آن دیکته میکرد تا موقعیکه برای صرف غذا لباس بپوشد.

لاسکاس بدبخت که در این مواقع به راحتی جلوس نکرده بود بسختی مینوشت و با اینکه انگشتپایش از خستگی در تعب بود شکنجه را احساس نمینمود ولی وقتی که بوناپارت مشغول لباس پوشیدن می شد وی به اطاق خود میرفت و باتفاق پسرش امانوئل جمالاتی را که قلم انداز نوشته بود تصحیح مینمود اینگونه نگارندگی در نظر بوناپارت تفریح خوبی محسوب شده و اصلاً بشکنجه نویسنده تاریخی خود توجه نمیکرد.

### ورود بسنت هلن

عبور از اقیانوس اطلس دیگر تمامی ندارد کو کبرون در طول سواحل افریقا باد مناسبی را که میخواست پیدا نکرد غالباً در طلوع صبح و یا اوایل شب باد ضعیفی میوزید که کشتی را بجای حرکت دادن بدور خود میگرددانید در ارتفاعات کنگو یکمرتبه دریا آرام شد بطریهائی که در اطراف کشتی میبنداختند احیاناً مدت چندین روز مثل اینکه در حوض آبی افتاده باشد بجای خود میماند بیست روز تمام بهمین طور گذشت و تفریح سرنشینان این بود که گاهگاهی يك اره ماهی از آب بیرون میجست و یا طیور بزرگی که از يك اقیانوس باقیانوس دیگری میپرند وبالهای بزرگی دارند از بالای سرشان پرواز

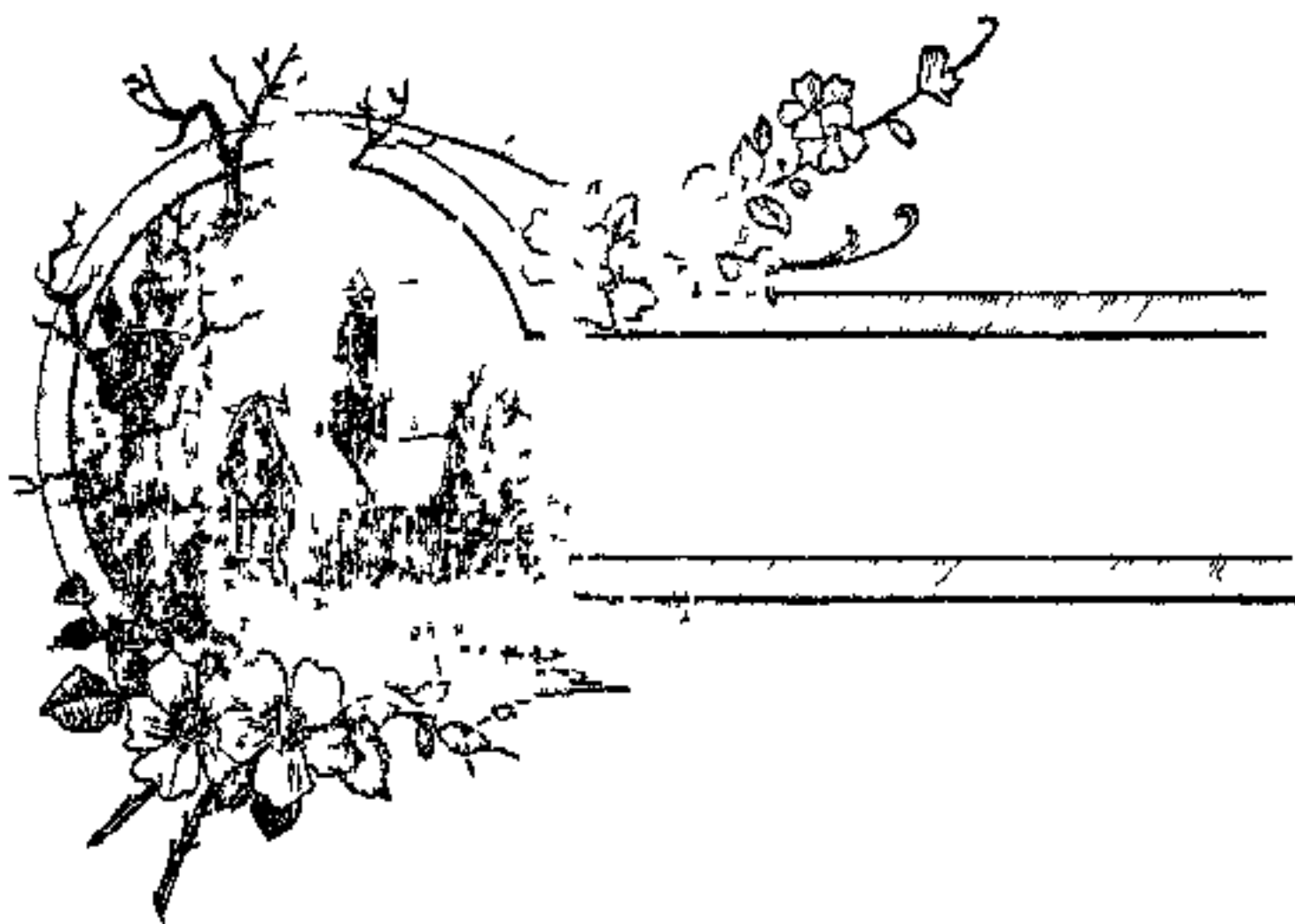
میکردند مرغان مزبور بواسطه کوچکی جنه و بزرگی بال تلاش زیادی نکرده و مثل اینست که آسمان آنها راراه میبرد و در هر سه ساعت یکبار میزدند .

کم کم آثار عدم رضایت در عملجات کشتی پیدا شده و فرانسویان شکایت مینمایند فقط بناپارت است که عنان صبر را از دست نمی دهد و برای اینکه سایر همراهان خود را هم تسکین دهد جهت برتران و موتولون هم دیکته تهیه میکنند

امیر البحر يك سفینه را ساحل افریقا فرستاد که میوه و طیور بیاورد و بانتظار مراجعت سفینه مزبور عملجات ارم ماهی میگرفتند این ماهی ها قدری درشت بودند که پس از آوردن روی سفینه چندین نفر مزحمت و باضررت تبر آنها را بحالت احتضار می انداختند یکروز ناپلئون برای تعاشای شکار یکی از این ماهیها حضور بهم رسانده و از مس خون ماهی مجوراب ساقه بلندش پاشیده شد که ناچار گردید ماطاق خود مراجعت نموده و مجوراب هایش را عوض کند بناپارت مایل شد که گوشت ماهی مزبور را تناول کند ولی در سر میز شام توانست آن را صرف نماید و ظرف غذا را عودت داد در همین موقع هم سیمی برخاست و بادبانها را پر کرد دیگر سفینه مستقیما بحرف سمت هلن عنان گشود

فرانسویان وز بروز ر صبح منصبان کشتی ساعت وصول سنت هلن را است مینمایند تا روز چهاردهم اکثر از حلقوم دیده بان فریاد « لاس » . زمین برخاست در این موقع خود ناپلئون پشت تاسکوب آمده و تله کوه دیان را در سنت هلن دید . « این همان کوهی است که بقول تمام سیاحین و مورخین تصویر طبیعی ناپلئون در روی آن نقش شده است ولی از آنجائی که بناپارت ایستاده بود

نمی‌توانست که قفای کوه را ملاحظه نماید و ما در فصول آخر این کتاب باز هم راجع به قله دیان صحبت میکنیم» ولی فوراً شب فرود آمد روز پانزدهم اکبر صبح زود بناپارت لباس پوشید تا از روی صحنه جزیره را مشاهده نماید همینکه وارد صحنه شده و دور بین بدست گرفت دیوار بزرگی از دریا سر بر آورده بود این دیوار يك سنگستان طویل و دارای سیصد چهار صد متر ارتفاع بود ،  
وقتی که کشتی وارد خلیج شده و لنگر انداخت باز این کلمه از دهان بناپارت خارج شد: ایکاش در مصر باقی میماندم



## پیاده شدن از کشتی



اپلثون میخواست پس از این که میاهی شب فرود آمد از کشتی بساحل پیاده شود تا کسی او را نبیند ولی تمام مسکنه جزیره در ساحل جمع شده و دو صف طویلی تشکیل داده و هر يك فانوسی در دست داشتند در مقابل نظر آنها و در مقابل سرگوشی و نجوای اهالی امیرال کو کبرون بناپارت را به تنها مسافرخانه که در قصبه جامستون یا قصبه ساحلی سنت هلن وجود داشت هدایت نمود این مسافرخانه در جوار يك باغ عمومی واقع شده بود که چند سال قبل از این کمپانی هند بوجود آورده و آنرا منزل پورتسوس می خواندند مسافرخانه مزبور تمیز و دارای اثاثیه محقری بود امپراطور در یکی از اطاقهای طبقه اول اقامت گزید و بلافاصله برای خواب رفت اما چون خوابش نمیرد بیدار شده و در مقابل شمع که در اطاقش گذارده بودند قدری کتاب خواند عده از اهالی قصبه در پای پنجره او جمع شده و بناپارت صدای صحبت آنها را می شنید در طلوع صبح از خواب بیدار شد و امیرال کو کبرون حضور یافت تا عمارت لونگود را که آن طرف جزیره بوده و مخصوص اقامت بناپارت است به امپراطور نشان بدهد .

امپراطور قدری تاخیر کرده و کو کبرون اظهار بی صبری نمود بطوری که ناپلئون اطلاع حاصل کرده و گفت آقای امیرالبحر آدم خشنی است ! از پله فرود آمده و سوار اسب شد .

اسبی را که کو کبرون برای بناپارت تهیه کرده اسب عربی و میاهی بود و علی ( علی مصری یکی از ملازمین بناپارت بوده است ) اسب را امتحان کرده و از ملایمت و فرمانبرداری آن اطمینان حاصل نمود

بنابارت باتفاق کو کبرون و برتران و علی از یسکتا خیابان قصبه که دو طرفش خانه‌هایی ساخته شده و اشجار گرمسیری نمایان و فریاد طوطی‌ها شنیده میشد برآه افتاد این جزیره منظره یکی از نقاط هند پرتهالی را داشت زنبای زرد رنگ و یاخرمائی که چشمان عریض و بدون فروغی داشتند و اطفال کوچک با جامه های پاره و ژنده که مقابل درب بازی می کردند درحین عبور بنابارت او را تماشا مینمودند از يك كوچه كوچكى كه در جوار كوه واقع شده بود خارج شده و بلا فاصله میان سنگلاخ افتادند يك طرف جاده آنها سنگ های كوه و طرف دیگر درخت های بزرگ گرمسیری و درخت های كاکوس با میوه های بزرگ قرمز رنگ مشاهده می شد این جزیره منظره مدهش داشت و با اینکه مشجر بود نظر باین که از جزایر آتش فشانی محسوب میشود و بقولی در موقع جدا شدن افریقا از امریکا آتش فشانی از زیر دریا منفجر شده و جزیره را بوجود آورده است رویت آن فرح بخش نبود پرتگاه ها و دزوه ها و قلل كوه ، توده های مختلف سنگهای قهوه و خرمائی ، که بر اثر نزول باران هزاران ساله صیقلی و یا تیره شده ، در قسمت جنوبی جزیره حوضه ساندی- بای را احاطه نموده بود بهر نسبتی که ناپائون و همراهانش بطرف بالا میرفتند منظره جزیره تغییر میکرد در بعضی از نقاط شبیه به ایالت پرونس فرانسه و یا جزیره کوروس می شد در این نقاط اثری از درخت های خرما و موری در قصبه و اطراف جامستون روئیده نمودار نبود در نسیب اروانی آن تمام درخت های زیتون و کاج و بارط های كوچك و يك نوع درخت پست افریقائی که در ارتفاعات هم میروید سبز شده بود ناپائون در این نقطه می توانست خود را در يك قطعه اروپائی تصور نماید که در میلیون ها سال قبل از این

جزر و مد های اقیانوسی آن را از اروپا به خط استوا آورده است  
وقتی که بقله سنگلاخ رسید بچپ تمایل نموده از يك قسمت  
اراضی کلسی و آهکی عبور کرد که اهالی قصبه آنجا را زمین شیطان  
می نامند در قفای سواران رشته کوه دیان با درخت های سبز خود  
قرار گرفته و چند قطره ابر بروی کوه سایه انداخته بود در يك نقطه  
موسوم به هوتس کات مجدداً عنان را منحرف نموده و وارد جاده  
شدند که در ارتفاع هزار قدم قرار گرفته و این جاده مرتفع از دو  
طرف مشرف به دو گودال بزرگ یعنی دو وادی عمیق بود بالاخره  
يك سر درب سنگی رسیدند که در مدخل خیابانی بطول ششصد قدم  
بنا شده و این خیابان منتهی بعمارت لونگود یعنی عمارتی که کو کبرون  
برای ناپلئون معین کرده می شد این عمارت در يك فلات کوچک بی  
علفی واقع شده بود که جز چند درخت محقر رستنی دیگری نداشت در  
واقع يك کلاته کوچکی محسوب میشد که از چند خانه منفرد تر کعب  
شده بود در سمت مشرق عمارت جنگلی از درخت های صمغ روئیده  
که صفائی نداشت زیرا درخت های صمغ این جا اشجار نجفی بودند  
که بیش از پنج و شش متر طول نداشته و سایه نمی دادند و گل  
های آنها بطور عجیبی شبیه به ستاره بود در مقابل منزل روی علف  
های خشک چند راس گوسفند با دنبه های بزرگ خود می چریدند گرچه  
این منظره بعدها بنایارت را در زحمت انداخته بود ولی در حال  
حاضر تاثیر رضایت بخشی در او نموده و پس از راه پیمائی در میان  
سنگلاخ قدری استراحت میکرد آفتاب میتابید و هوا ملایم و آرام  
بود کو کبرون بامپراطور گفت که اینجا یک منزل متناسب و صحیح است  
و در تمام ماههای گرم تابستان معاون حکومت جزیره در این خانه  
مسکن داشته است و پس این که قدری مرمت شد فرانسویها بخوبی

میتواند در اینجا زندگی کنند دیگر کوکیرون از ابراز این مطلب خود داری کرد که همیشه مه زیادی در این نقطه متراکم می شود و که باد های گرم موسمی هر سالی چند ماه میوزد ناپلئون در واقع غیر از اینجا هم نمیتوانست در نقطه دیگری منزل کند در جزیره منازل حقیقی اصلا موجود نبود بدیهی است در قصبه جامستون هم نمیتوانست منزل کند زیرا سبزه و درخت نداشت و در ماه های اول بهار قابل سکونت نبود و دیگر اینکه چون کنار دریا واقع شده بود هر آن بیم فرار بناپارت میرفت يك عمارت دیگر هم موسوم به ( پلاتاسیون هوز ) در جزیره بود که بحاکم تعلق داشت عمارت مزبور پارک مصفا و قشنگی داشته ولی محافظت کردن آن مشکل بود و از آن گذشته پس از این که کمپانی هندوستان جزیره سنت هان را از دولت انگلیس گرفت مقرر شد که ( پلاتاسیون هوز ) کماکان متعلق بدولت انگلیس باشد و دولت انگلستان حاضر نبود که برای خاطر محبوس خود از این عمارت صرف نظر کند زیرا میخواست محبوس خود را از لحاظ شان و شوکت مادون بگذرد از مدیران مستعمراتی قلمداد نماید به این نظریه و برای این که او را در محلی جای دهد که فرار از آنجا غیر ممکن باشد اعم از این که محل اقامت خوب یا بد مصفا و یا خشک - خوش آب و هوا و یا غیر آن باشد برای او علی السویه بود و چون این محل از ساحل دور بود و اطراف آنرا پرتکا های متعددی احاطه نموده بوده و مستقیما تحت نظر بنگام بود کوچکترین حرکتی که بناپارت و یا دوستان او میکردند با اشاره دست هم ممکن بود که بحاکم جزیره خبر دار شود کتل اسکل تون معاون حکومت جزیره و خانم او که در اینخانه مسکن داشتند به محض اینکه بناپارت از اسب پیاده شد با کمال احترام با استقبال او



آمده و سلام دادند بنایارت قدری با آنها گردش کرده و سپس وارد سالونی شد که در آنجا بطرز انگلیسی نهار تهیه نموده بودند مادام اسکلتون که زنی بلند قد و موی خرمائی داشت زبان فرانسه را بخوبی تکلم می نمود ناپلئون از مصاحبه او مسرور شد و بعد به تماشای منزل پرداخت این خانه مرکب از سه اتاق کوچک و زوایای متعددی بود بنایارت قدری هم در باغ خانه گردش کرده اسب خواست در موقعی که بطرف جامستون مراجعت کرد کوکبیرون کارهائی را که میخواهد برای وسعت دادن لونگود انجام دهد بر شمرده ولی ناپلئون جواب نمیداد امپراطور این فلات بدون سایه و درخت را با کمال بی علاقگی می نگریست و عقیده ابراز نمیکرد گرچه فلات مزبور رضایت بخش نبود ولی اقلاً میتوانست که با درشکه و یا اسب و بدون اینکه خطر سقوط در گودال متصور باشد در این جا ها گردش نماید و چون مدتی در میان کشتی و بین افراد بحری زندگانی کرده بود میخواست قدری هم بخویشتن تعلق داشته و از دیگران بر کنار بوده باشد باین جهت تنهائی و دور افتادگی محل وی را متوحش نمی نمود و اقلاً میتوانست به خاطرات خود پرداخته قدری چیز بنویسد و مقداری راه برود و وسعت آسودان را که دوست میداشت تماشا نماید هنوز یک میل بقصبه جامستون مانده بود که بنایارت در حین مراجعت نظرش در کنار جاده بعمارتی افتاد که شبیه بعمارت بومیان بوده و باغ مصفاائی اطراف آنرا احاطه نموده بود یک خیابانی که طرفین آن انجیر هندی کاشته شده بود تا عمارت کشیده شده و در کنار عمارت درستی و بلندی زمین مقدار زیادی درختهای لاکیه و درخت خرما و موز جنگلی و انار و لیموترش موجود و روی هم رفته منظره جالب توجهی بوجود آورده بود قدری پائین تر آبشار کوچکی از بالای نخته سنگی فرو میریخت